

دولت رانتیر و سرمایه‌داری صنعتی در ایران

نوشین ملکی

(کارشناس ارشد اقتصاد، معاونت امور اقتصادی)

چکیده

این گزارش ضمن معرفی مشخصات و تبعات دولت رانتیر به روند ایجاد آن در ایران می‌پردازد. به نظر می‌رسد که ایران از اوایل دهه ۱۳۴۰ شمسی با اهمیت یافتن فاکتور نفت در درآمدهای بودجه‌های دولت رفته رفته به جرگه حکومت‌های رانتیر پیوسته باشد و در دهه ۱۳۵۰ با بروز شوک نفتی این وضع تثبیت شده است.

این روند بر اقتدارگرایی دولت، برنامه‌های بلند پروازانه وی و بی‌توجهی به بحران‌های اجتماعی اقتصادی و سیاسی بالقوه و بالفعل تأثیر به‌سزایی داشته است. توسعه رانتیرسم دولتی در ایران در عمل غفلت از چالش‌های پیش‌رو و انحراف از جهت‌گیری برنامه‌های توسعه‌ای پیش از انقلاب را در پی داشت به طوری که در برنامه پنجم توسعه ایران از راه اصلی توسعه صنعتی منحرف شد و ساختار جدیدی پایه‌ریزی شد که همچنان به‌عنوان مانعی بر سر راه صنعتی‌شدن کشور خود نمایمی‌کنند.

به نظر می‌رسد که قدرت جذب محدود اقتصاد داخلی، نبود نهادهای مدنی و امکان مشارکت سیاسی و بی‌توجهی حاکمیت به تضادهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در حال تشدید، زمینه‌های بروز انقلاب ۱۳۵۷ را فراهم آورد. این روند که با تزریق درآمدهای کلان نفتی به اقتصاد کشور به ابعاد بحرانی رسید، دوگانگی ساختاری، تضاد طبقاتی، گسترش مهاجرت به شهرها، افزایش مطالبات سیاسی و اقتصادی توده مردم و... را تشدید کرد. با این حال تا آن‌جا که به گونه‌های مختلف سرمایه‌داری مربوط می‌شود این روند باعث شد که زمینه برای توسعه گونه جدیدی از سرمایه‌داری صنعتی وابسته به دولت که پس از انقلاب نیز دولت ناچار به حمایت از آن بوده است و گونه جدیدی از سرمایه‌داری تجاری که بیشتر از محل امتیازهای وارداتی و واسطه‌گری کالا امرار معاش می‌کند فراهم شود؛ در نتیجه این دو به اصلی‌ترین طبقات سرمایه‌داری کشور تبدیل شدند. نبود تعامل صحیح میان این دو گونه سرمایه‌داری و همین‌طور نبود ارتباطی میان منافع آن‌ها با منافع ملی اغلب عرصه سیاست داخلی را محل رقابت نامطلوب این دو برای دستیابی به رانت‌های اقتصادی کرده است که مسیر برنامه‌های توسعه‌ای را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داده‌اند. در واقع با تثبیت رانتیرسم در ایران این سرمایه‌داری صنعتی ملی بود که دچار بیشترین زیان و لطمه شد و با کاهش چشم‌گیر مشارکت بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری صنعتی این صنعت به پایین‌ترین سطوح ممکن تنزل مقام یافت. به تبع این فرآیند، سرمایه‌داری صنعتی ملی و به تبع آن سرمایه‌گذاری تجاری بومی - نشأت‌گرفته از تولیدات داخلی - جایگاه خود را در نظام اقتصادی و سیاسی کشور از دست داد و این دو ناچار شدند میدان را برای گونه‌های جدید سرمایه‌داری خالی کنند.

الف) دولت رانتیر مشخصات و تبعات

دولت‌های رانتیر مشخصات واحدی دارند و به دولت‌هایی اطلاق می‌شوند که:

۱. قسمت بیشتر درآمد آن‌ها از فروش مواهب طبیعی یا مالکیت منابع طبیعی (رانت) حاصل می‌شود.
۲. دسترسی به رانت، ارتباطی با سازوکارهای داخلی ندارد و بیشتر از طریق فروش این محصولات در بازارهای خارجی حاصل می‌شود.
۳. تنها درصد محدودی از نیروی کار فعال، مشغول تولید رانت هستند.

۴. دولت رانتیر به تنهایی رانت، را دریافت و آن را هزینه می‌کند. این شرایط استقلال اقتصادی دولت از مردم و به طبع استقلال سیاسی وی را در پی دارد که روند تعمیق دموکراسی و نهادسازی سیاسی را دچار اختلال جدی می‌کند. درآمد مذکور به دولت رانتیر این امکان را می‌دهد که مستقل از مناسبات داخلی، بدون نیاز به درآمدهای مالیاتی، رابطه اقتدارگرایانه خود را با جامعه تعریف و نسبت به بسط دستگاه‌های دولتی مبادرت ورزد. همچنین در سایه رانت‌ها امکان ایجاد تحول در ساختارها و ایجاد طبقات جدید اقتصادی و اجتماعی برای دولت رانتیر فراهم می‌شود. از دید صرف اقتصادی در دولت‌های رانتیر رابطه بودجه دولتی و مالیات در حداقل قرار می‌گیرد.

ارتباط نداشتن رانت‌ها با سازوکارهای داخلی و وابستگی آن با جهان خارج نگاه دولت‌های رانتیر را متوجه خارج مرزها می‌سازد. به عبارت دیگر از آن‌جا که عرضه و تقاضا و فن‌آوری به خارج از مرزها وابسته است این امر اغلب دولت‌های مرکزی را نسبت به مداخلات خارجی بسیار آسیب‌پذیر می‌کند. حتی اگر استقلال سیاسی دولت رانتیر محفوظ باشد وجود وابستگی فن‌شناختی و تأثیرپذیری از شرایط بازار - که خارج از مرزهای داخلی تعریف می‌شود - ضرورت انعطاف‌پذیری دولت رانتیر در مقابل تحولات خارجی را دیکته می‌کند. این انعطاف‌پذیری گاهی به قیمت به هم ریختن ثبات سیاسی و خلع حکومت‌های مرکزی بر اثر مداخلات مستقیم و غیرمستقیم خارجی‌ان بدل شده است.

از آن‌جا که درصد محدودی از نیروی کار در تولید رانت مشارکت دارند اگر تسهیم آن به صورت طبیعی صورت‌پذیرد منشا توزیع بسیار نابرابر درآمد و ثروت است. بنابراین در اغلب موارد دولت‌ها نقش توزیع را به‌طور انحصاری عهده‌دار می‌شوند.

از آن‌جا که دولت رانتیر یگانه متولی دریافت و هزینه‌کرد رانت مذکور است به‌طور طبیعی تشکیلات دولتی بسط یافته و رابطه آن با بخش‌های دیگر تعریف می‌شود.

دولت به واسطه دسترسی به درآمدهای ناشی از رانت می‌کوشد با تطبیع مخالفان از گسترش و تعمیق اعتراض‌ها بکاهد. عموم دولت‌های رانتیر سیاست‌های رفاهی و عمرانی را در پیش می‌گیرند تا

رضایت اجتماع را جلب کنند و اغلب به اقدام‌هایی به منظور ایجاد طبقات جدید دست می‌زنند.

ارتباط نداشتن رانت‌ها با ساز و کارهای داخلی و وابستگی آن با جهان خارج نگاه دولت‌های رانتیر را متوجه خارج مرزهای سازد. به عبارت دیگر از آن‌جا که تقاضا و فن‌آوری عرضه به خارج از مرزها وابسته است این امر اغلب دولت‌های مرکزی را نسبت به مداخلات خارجی بسیار آسیب‌پذیر می‌کند.

ب) ایران و دولت رانتیر

با این که قدمت استخراج نفت در اقتصاد ایران به حدود ۹۰ سال می‌رسد اما به اعتقاد اغلب اقتصاددانان، از اوایل دهه ۱۳۴۰ شمسی با اهمیت یافتن فاکتور درآمدهای نفتی در بودجه، دولت ایران پا به عرصه دولت‌های رانتیر گذاشت.

در ۱۳۱۶ درآمدهای نفتی فقط ۱۳ درصد کل دریافتی‌های دولت را تشکیل می‌داد. کل درآمد نفتی ایران از ۱۲۹۲ تا ۱۳۲۸، ۳۱۶ میلیون دلار بود. اما در دهه ۱۳۴۰ رفته رفته این سهم به ۴۲ درصد در اوایل دهه ۱۳۵۰ به حدود ۵۸ درصد رسید.

شوگ نفتی باعث شد که در ۱۳۵۴ سهم نفت به رقمی بالغ بر ۳۸ درصد تولید ناخالص ملی کشور برسد؛ این در حالی است که فقط ۰/۶ درصد از نیروی کار در بخش نفت مشغول بود.

استقلال اقتصادی دولت پهلوی به واسطه حجم عظیم درآمدهای نفتی موجب بلند پروازی دولت در توسعه سیاست‌های عمرانی و رفاهی بدون جذب مشارکت عمومی شد که به طبع ایجاد یک طبقه جدید را نیز طلب می‌کرد.

ج) روند تحول سرمایه‌داری تجاری و صنعتی پس از شوگ نفتی

تبادل دوگونه سرمایه‌داری تجاری و صنعتی و نحوه تعامل آن‌ها با اقتصاد داخلی و یکدیگر و اقتصاد جهانی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تدوین راهبرد توسعه اقتصادی و موفقیت یا شکست در پیشبرد اهداف کلان اقتصادی آن محسوب می‌شود. به همان نسبت که در اقتصادهای متعارف و توسعه‌یافته این دوگونه سرمایه‌داری مکمل یکدیگر بوده،

نیازمند هم هستند و از رشد یکدیگر سود می‌برند. در یک اقتصاد رانتیر این نیاز و رابطه متقابل قطع شده و جای خود را به رقابت برای بهره‌مندی از رانت‌ها می‌دهد که تنها از طریق رخنه در دولت رانتیر حاصل می‌شود. این فرآیند بستر ایجاد طبقه سومی را پدید می‌آورد که دولت رانتیر به‌طور طبیعی تمایل به ایجاد و توسعه آن دارد.

طبقه‌سازی در ایران زمان پهلوی دوم با رشد فزاینده درآمدهای نفتی دولت در دهه ۱۳۵۰ صورت گرفت. یعنی زمانی که دولت به یمن سرازیر شدن ثروت‌های نفتی، سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی را تشویق می‌کرد. در پی این رویکرد یک طبقه سرمایه‌دار جدید با استفاده از فرصت‌های پدید آمده ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها و واردات بی‌حساب و کتاب ظهور کرد و همکاری جدی با دولت را آغاز کرد. این طبقه نوظهور و نوکیسه به منظور جلب امتیازات بیشتر بر سیاست‌های حکومت اعمال نفوذ می‌کرد. طبقه جدید در حالی از مزایای دولتی استفاده می‌کرد که رشد طبقه سرمایه‌داری تجاری سنتی به دلیل اتخاذ سیاست‌های تولیدی و صنعتی از ۱۳۴۰ به بعد با محدودیت‌هایی مواجه شد این امر تحول مهم و اساسی را در بافت طبقات سرمایه‌دار به وجود آورد و یک طبقه جدید سرمایه‌دار وابسته به دولت متولد شد.

بورژوازی بزرگ صنعتی در دهه ۱۳۵۰ مرکب از ۱۵۰ خانواده بود که حدود ۶۷ درصد کل صنایع و مؤسسه‌های مالی را در اختیار داشتند. از ۱۳۵۳ تمرکز سرمایه صنعتی به حدی رسید که سه درصد از صنایع عمده خصوصی ۷۰ درصد ارزش افزوده صنعتی را تولید می‌کرد. همکاری طبقه جدید با دولت به حدی بود که سندیکاهای کارفرمایی وابسته به حزب ایران نوین در زمینه مسایل مالی با وزارت‌خانه‌ها «کنفرانس» تشکیل می‌دادند. طی این سال‌ها اتاق تجارت و صنایع و معادن که از ترکیب کلیه اتاق‌های تجارت تهران و شهرستان‌ها تأسیس شده بود با وزارت امور اقتصاد و دارایی در زمینه اجرای سیاست‌های اقتصادی دولت همکاری نزدیک داشت. رشد ثروت و قدرت طبقه جدید به حدی بود که دولت در اوایل دهه ۱۳۵۰ نگران این فرآیند شد و در ۱۳۵۱ از ترس پیدایش نوعی «فئودالیسم صنعتی» شورایی تحت عنوان «شورای عالی اجتماع» تأسیس کرد و مقرر شد حدود ۱۵۰۰۰ واحد از صنایع بزرگ، ثلث سهام خود را به کارگران بفروشند. این رویکرد غیر مهربان‌دانه دولت بلافاصله رشته دوستی دولت با طبقه جدید را گسست و چنین اختلافی یکی از علل شکل‌گیری زمینه‌های بحران منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ به‌شمار می‌آید. به هر حال سیاست حمایت‌آمیز دولت در مورد یک طبقه یا قشر خاص منجر به تقویت همه‌جانبه آن جناح و در عوض منتهی به رانده شدن بخش سرمایه‌داری صنعتی و تجاری ملی از قدرت شد.

شاه به‌طور علنی اعلام کرد که «بازاری‌ها یک مؤسسه تجاری - اجتماعی در کل خاورمیانه هستند. اما جرم آن‌ها این است که متعلق به زمان گذشته هستند... من نمی‌توانم ساختن سوپرمارکت‌ها را متوقف کنم. من یک کشور مدرن می‌خواهم. من می‌خواهم حرکت به سوی

خصوصی عمده و محدودیت‌های جدید گمرکی اوج گرفت و همزمان با افزایش نقش اقتصادی، نقش سیاسی آن نیز گسترش و عمق یافت.^۱

د) برنامه‌های توسعه اقتصادی قبل از انقلاب از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶ و تأثیر آن بر ساختار سرمایه‌گذاری صنعتی

از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶ سه برنامه سوم، چهارم و پنجم توسعه تدوین و به اجرا گذاشته شد. این برنامه‌ها رویکرد و جهت‌گیری‌های روشنی داشتند اما به ویژه برنامه پنجم توسعه تحت تأثیر افزایش قابل ملاحظه درآمدهای نفتی از مسیر خود منحرف شد و ناتوانی دولت در کنترل و جهت‌دهی بهینه درآمدهای نفتی موجب تغییر غیرقابل انکار در ساختار سرمایه‌داری کشور و وقوع انقلاب شد.

برنامه‌های سوم، چهارم و پنجم در واقع ادامه منطقی برنامه‌های اول و دوم توسعه بودند که با هدف تقویت زیربنای کشور سامان یافته بودند. در برنامه سوم (۴۶-۱۳۴۱) امور زیربنایی و صنایع سنگین توأمان مورد توجه واقع شدند در حالی که برنامه چهارم توسعه (۵۲-۱۳۴۷) با هدف توسعه صنایع سبک و جایگزینی واردات طراحی و به اجرا گذاشته شد.

این حجم عظیم از واردات و نظام

رانتیر جدید، طبقه جدیدی از سرمایه‌داری

جدید به نام سرمایه‌داری دلالی را که بیشتر از

محل واردات و واسطه‌گری ارتزاق می‌کرد چه

در بخش سنتی و چه در بخش نوخاسته تقویت

کرد که با بروز انقلاب، جنگ و... در

تحولات اقتصادی کشور نقش تخریبی

قابل توجهی را به

عهده گرفتند.

با اجرای برنامه‌های اول و دوم (امور زیربنایی) و سوم (امور زیربنایی و صنایع سنگین) در عمل زمینه‌های مشارکت بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری صنعتی فراهم شد، از این رو در برنامه چهارم با بیشترین سطح از مشارکت بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری صنعتی روبرو می‌شویم. نسبت سرمایه‌گذاری صنعتی بخش خصوصی طی این دوره ۲/۲ برابر بودجه عمرانی است که دولت صرف بخش صنعت کرده است. نسبتی که در طول تمام برنامه‌های توسعه کشور

مدرنیزاسیون را که مخالف بازار است و کار پرخطری است به انجام رسانم".

اگر نتیجه‌گیری شود که بازاری‌ها، مهم‌ترین بخش سرمایه‌داری تجاری سنتی و ملی، از اوضاع اقتصادی زمان محمدرضا پهلوی ناراضی بودند اشتباه فاحشی رخ داده است. چراکه بازاری‌ها به‌طور کلی از رشد تجارت به‌واسطه ترقی قیمت مستفیع می‌شدند. آن‌ها (بازاری‌ها) از نظامی مستفیع می‌شدند که هیچ وفاداری به آن نداشتند. سهل‌گیری دولت در اغلب موارد موجب افزایش قدرت خرید مردم می‌شد و عرضه غیراستاندارد کالاها به همراه اعطای تسهیلات بانکی و گشودن دروازه‌های گمرکی برای واردات انواع کالاها پس از شوک نفتی نقش توزیعی - تجاری بازار را پررنگ می‌کرد. اما بازاری‌ها با این که از دولت سود می‌بردند ولی با دولت در یک ائتلاف نبودند و سعی می‌کردند با استفاده از موقعیت پدید آمده، با حمایت از اعتصاب‌های کارگری و جنبش‌های مختلف اسلامی، به نحوی انتقام حمایت دولت و نقش وی در ایجاد سرمایه‌داری نوخاسته را بگیرند. بازار توانسته بود تقریباً استقلال خود را از رژیم حفظ کند و بر دامنه قدرت خود بیافزاید و درگیری مستقیمی با رژیم شاه نداشته باشد. همان‌گونه که رژیم شاه به‌طور مستقیم بازار را مورد حمله خود قرار نداد و به اندک سخت‌گیری‌هایی در ۱۳۵۶ به منظور کاستن تب فزاینده تورم و قیمت‌ها در بازار بسنده کرد.

بازاری‌ها حاضر به رویارویی با دولت در عرصه اقتصاد نبودند. این مشی دلیل مهمی داشت؛ گروه‌های مخالف به راحتی می‌دانستند که به چالش طلبیدن دولت در میدان اقتصاد، بازی است که نتیجه آن از پیش معلوم است. به علاوه تسهیلات رژیم در مورد وام کم بهره، کنترل نکردن استاندارد کالاها، عوارض گمرکی، مواد اولیه ارزان قیمت و... بازاری‌ها را به حد قابل قبولی اقناع و خودکفا می‌کرد که نیاز به اخذ امتیازی دوباره احساس نکنند یا حداقل نیازمندی اقتصادی را نسبت به ایده‌های ایدئولوژیک فرهنگی در اولویت قرار ندهند. بازار و مردم هر گونه بهبود در شرایط اقتصادی را معلول صرف بهره‌برداری از مواهب طبیعی می‌دانستند و نه عملکرد دولت. با بهبود سطح تجارت، آنچه که بیشتر از افزایش درآمد ملی، نظر توده مردم و سنتی‌ها را به خود جلب می‌کرد شیوه توزیع آن بود. به عبارت دیگر چون قشر نوپیدای بورژوازی مدرن (اغلب از مقربین حکومت یا ۱۵۰ خانواری که توضیح آن گذشت) بیشترین انتفاع را از وضع پیش آمده می‌بردند تقصیر این بی‌عدالتی متوجه دولت شده بود و آن‌ها، یعنی مخالفان بورژوازی مدرن، تنفر خود را به تبعیض موجود، از طریق کمک به جنبش‌های مخالف رژیم ابراز می‌کردند. چنین مبارزه‌جویی و شکاف هم‌افزا در نهایت در بهمن ۱۳۵۷ به بار نشست و بازار در کنار روحانیت سهم و نقش اساسی در انقلاب ایفا کرد. نقش و نفوذ بازار در دوران پس از انقلاب به واسطه فرار برخی از سرمایه‌داران بزرگ، بسته شدن برخی کارخانه‌ها، کاهش میزان تولید داخلی، ملی شدن برخی صنایع

ه) برنامه پنجم توسعه قبل از انقلاب جهت‌گیری‌ها و تبعات آن

در آبان ۱۳۵۰ گزارش محرمانه‌ای تحت عنوان "ملاحظات پیرامون رشد اقتصادی" به منظور تدوین برنامه پنجم توسعه تهیه شد. در این گزارش اشاره شده بود که در این برنامه باید به جنبه‌های کیفی بیشتر توجه شود. این گزارش بر یک سری نقاط انفجاری که با رشد اقتصادی ظاهر شده بود و می‌بایست در برنامه پنجم مورد توجه قرار می‌گرفت، تأکید می‌کرد. این نقاط انفجاری عبارت بودند از:

۱. انفجار جمعیت و ساختار جوان جمعیتی
رشد جمعیت در سال‌های بعد ۳/۳ درصد پیش‌بینی شده بود که با توجه به ساختار جوان جمعیت، بحران بیکاری و انفجار جمعیت را در آینده ترسیم می‌کرد.

۲. انفجار شهری
شکاف میان شهرها و روستاها موضوع مهاجرت و متراکم شدن شهرها را به‌عنوان یک بحران پیش روی برنامه‌ریز قرار می‌داد. استدلال این بود که این روند به تراکم ثروت، حاشیه‌نشینی، بیکاری، فساد و ناهنجاری‌های اجتماعی و آلودگی هوا دامن خواهد زد.

۳. انفجار اداری
به دلیل بزرگ شدن دولت و تمرکز شدید اداره امور در دست دولت روند بوروکراسی اداری و ناکارآمدی‌های اداری و سازمانی به نقاط بحرانی خود نزدیک می‌شود.

۴. انفجار توزیعی
به دلیل توزیع نامتعادل سرمایه‌گذاری‌ها و امکانات، توزیع درآمدها به شدت نامتعادل شده و این امر خطر ناآرامی‌های اجتماعی و سیاسی را تشدید کرده است.

۵. انفجار مشارکت
با رشد طبقه تحصیل‌کرده، تلاش این طبقه برای مشارکت در امور سیاسی افزایش می‌یابد و در غیاب نهادهای سیاسی و مدنی نارضایتی را به دنبال داشته و فعالیت‌های سیاسی را به مجاری پنهان سوق خواهد داد.

۶. انفجار فرهنگی
تضاد فرهنگی بین فرهنگ سنتی و مدرن در حال افزایش بوده و به نقاط بحرانی خود نزدیک شده است.

بنابراین برنامه پنجم بیشتر حول محور بخش کشاورزی و امور اجتماعی تدوین شد. هدف از توسعه بخش کشاورزی تأمین مواد غذایی مورد نیاز و توزیع مطلوب درآمد بود که می‌توانست روند مهاجرت به شهرها را نیز کاهش دهد. همچنین سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی می‌بایست با هدف کاهش ابعاد انفجارآمیز توزیعی، اداری و فرهنگی صورت می‌گرفتند. اما در عمل با افزایش قابل ملاحظه درآمدهای نفتی در ۱۳۵۲ برنامه سمت و سویی دیگر گرفت و برنامه

پیش و پس از انقلاب بی‌سابقه است. با این حال این روند با بروز شوک نفتی و تداوم تزریق دلارهای نفتی در برنامه پنجم به سرعت تغییر جهت داد. به همین دلیل در برنامه پنجم توسعه با افزایش قابل ملاحظه درآمدهای نفتی، شاهد سقوط این نسبت هستیم. این در حالی است که به‌رغم افزایش درآمدهای نفتی به چند برابر ارقام دوره‌های گذشته نسبت سرمایه‌گذاری دولت در بخش صنعت به کل بودجه از پنج درصد شد؛ کاهش توأم نسبت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و عمرانی دولت به کل بودجه تصویر روشنی از کاهش سهم صنعت در اقتصاد را ترسیم می‌کند. اگرچه اجرای طرح‌های زیربنایی گذشته به‌طور طبیعی امکان کاهش نسبت سرمایه‌گذاری زیربنایی به بودجه عمرانی و جاری را فراهم آورده بود، نه تنها به جهت نسبی که به جهت مطلق نیز سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در صنایع سبک روند کاهنده‌ای را پیمود. با این حال که نه تنها بخش کمی از دلارهای نفتی طی برنامه پنجم سمت و سوی صنعتی یافتند بلکه توازن بخش صنعتی کشور را نیز به ضرر بخش خصوصی درهم ریخت. قدرت جذب محدود اقتصاد، واردات بی‌رویه، ترکیب سرمایه‌گذاری‌های جدید که بخش مدرن را بدون هماهنگی آن با بخش‌های بالادستی و پایین‌دستی به طبقه نوحاسته و مورد حمایت تفویض کرده بود و... از مهم‌ترین عوامل کاهش سطح سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در طول سال‌های برنامه پنجم توسعه هستند. روند صعودی سهم واردات از تولید ناخالص داخلی از اوایل دهه ۱۳۴۰ آغاز شده اما در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ این نسبت به اوج خود رسیده که ضعف بنیه رقابتی صنایع داخلی را در پی داشته است.

این حجم عظیم واردات و نظام رانتیر جدید، طبقه جدیدی از سرمایه‌داری جدید به نام سرمایه‌داری دلالی را که بیشتر از محل واردات و واسطه‌گری ارتزاق می‌کرد، چه در بخش سنتی و چه در بخش نوحاسته، تقویت کرد که با بروز انقلاب و جنگ و... در اقتصاد کشور نقش مهمی پیدا کرد.

نخست به جهت ساختار بازدهی کشور که فعالیت‌های بازرگانی و تجاری را با نرخ بازدهی بیشتر، زمان برگشت سرمایه کمتر و ریسک کمتر همراه می‌سازد همواره سهم بخش بازرگانی از تشکیل سرمایه ثابت در سطحی به مراتب بالاتر از بخش صنعت قرار داشته است. دوم، با تقویت جریان تزریق دلارهای نفتی به اقتصاد سهم سرمایه‌گذاری بخش بازرگانی از تولید ناخالص داخلی نسبت به سهم بخش صنعت از تولید ناخالص داخلی افزایش یافته، شکاف عمیق‌تر شده است. و در نهایت چنان که دو بخش نفت و خدمات که از ارتباط و هماهنگی قابل توجهی با شرایط مذکور برخوردارند بیشترین سهم از کل ارزش افزوده تولید شده در کشور را به خود اختصاص داده‌اند و اثر رشد درآمدهای نفتی بر سهم بخش صنعت از تولید ناخالص داخلی بسیار نامحسوس بوده است.

و) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ورود تدریجی ایران به جرگه اقتصاد رانتیر از اوایل دهه ۱۳۴۰ شمسی، آغاز و در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ به اوج خود می‌رسد. تحت تأثیر این روند که متأثر از رشد قابل ملاحظه درآمدهای نفتی است روند برنامه‌های توسعه دچار انحراف شده و از جهت‌گیری‌های لازم برای ایجاد و تقویت یک اقتصاد صنعتی فاصله می‌گیرد. محدودیت زیربناها و قدرت جذب محدود اقتصادی باعث شد که درآمدهای ارزی کلان ناشی از فروش نفت در مسیر گسترش دستگاه‌های اداری دولت، واردات عظیم کالا و مصرف دیوانه‌وار، ایجاد و تقویت یک طبقه جدید وابسته به دولت و تقویت بنیه اقتصادی فعالان در مجاری خدماتی و بازرگانی کانالیزه شود.

این شرایط که در تعارض آشکار با روند برنامه‌های اول تا چهارم توسعه قبل از انقلاب قرار داشت ساختار صنعتی اقتصاد را تضعیف و تضادهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی اقتصاد کشور را به بیشترین حد ممکن افزایش داد و زمینه‌های بروز انقلاب را فراهم آورد. نگاهی به آمار مربوط به سرمایه‌گذاری عمرانی دولت و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در بخش صنعت، نشانگر آن است که افول مشارکت صنعتی بخش خصوصی از اوایل برنامه پنجم توسعه آغاز شده و به پایین‌ترین سطح خود در سال‌های پایانی رسیده است. در نقطه مقابل گسترش واردات، تسلط کم دولت بر بخش خدمات و بازرگانی و قابلیت محدود بخش صنعت برای جذب چنین حجمی از درآمد موجب شد که سرمایه‌گذاری تجاری و دلالی در عرصه اقتصاد کشور تقویت شود نقش تعیین‌کننده‌ای را در تحولات اقتصادی و سیاسی برنامه پنجم و حتی پس از انقلاب به عهده بگیرد. جهت‌گیری صنعتی برنامه پنجم توسعه همچنین صنایع بزرگ با ظرفیت‌های اضافی قابل ملاحظه و به شدت وابسته به حمایت‌های دولت را به اقتصاد کشور هدیه کرد. در واقع مهم‌ترین پیام برنامه پنجم توسعه تشدید تضادهای درونی نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور، متحول کردن ساختار سرمایه‌داری به ضرر سرمایه‌داری صنعتی ملی و وابسته ساختن سرمایه‌داری صنعتی مدرن به دولت در اثر تزریق ارز نفتی بیش از قدرت جذب اقتصاد داخلی بوده است.

پی‌نوشت

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک. نفت و امنیت ملی، قدیر نصری، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۸۰ ص ۱۹۱ - ۱۸۹.

پنجم توسعه بحران‌های بالقوه را به فعلیت رساند.

۱. نبود تعادل منابع مالی با قدرت فیزیکی ظهور کرد. سقف برنامه به شدت افزایش یافت اما به دلیل نبود زیرساخت‌ها و سایر محدودیت‌های فیزیکی، اقتصاد کشور قدرت جذب این مقدار منابع را نداشته و در نتیجه آن تورم، افزایش قیمت مسکن، افزایش مهاجرت روستاییان به شهرها و نابرابری توزیع درآمد ظاهر شد.
 ۲. عامل محدود کننده رشد اقتصادی در این برنامه، محدودیت منابع مالی نبود بلکه کمبود زیر ساخت‌ها و زیر بناها بود که در مسیر تزریق دلارهای نفتی به اقتصاد کشور نادیده گرفته شده بود.
 ۳. در طول این برنامه برخورد نامناسبی با بخش کشاورزی صورت گرفت. در بخش کشاورزی توجه به سمت واحدهای بزرگ کشاورزی بود و از واحدهای کوچک کشاورزی حمایت نمی‌شد. حمایت از بخش صنعت نیز بیشتر معطوف به سرمایه‌گذاری در قالب واحدهای بزرگ بود. این امر باعث شد که رابطه مبادله به زیان بخش کشاورزی و صنایع کوچک و متوسط و به نفع بخش صنایع بزرگ تغییر کند.
 ۴. به دلیل کمبود امکانات زیربنایی (آب، برق، حمل‌ونقل، بندرگاه و...) و همچنین افزایش سریع دستمزد بدون افزایش بهره‌وری، واحدهای بزرگ صنعتی کمتر از ظرفیت مطلوب خود فعالیت می‌کردند.
 ۵. مشکلات متعدد در اخذ مجوز سرمایه‌گذاری صنعتی وجود داشت و مجوزها در اختیار کسانی بود که به منابع قدرت سیاسی نزدیک‌تر بودند.
 ۶. به دلیل شفاف نبودن سیاست‌های صنعتی سرمایه‌گذاری‌ها به سمت فعالیت‌های زود بازده همانند بورس‌بازی در زمین و املاک و فعالیت‌های دلالی سوق یافت.
 ۷. بهترین شیوه تأمین سرمایه‌گذاری‌ها پس‌انداز ملی است. اما در برنامه پنجم تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌ها از درآمدهای نفتی بود. اشکال این شیوه آن است که وقتی درآمدهای نفتی به حد اشیاع برسد یا قیمت نفت کاهش یابد، چون جامعه به پس‌انداز عادت نکرده است تأمین مالی سرمایه‌گذاری با مشکل روبه‌رو می‌شود. از این رو این معضل دامن اقتصاد کشور را در سال‌های بعد گرفت.
 ۸. چون منابع برنامه بیش از قدرت جذب اقتصاد بود، قسمت بزرگی از این منابع صرف هزینه‌های جاری شد و به این ترتیب دستگاه‌های اجرایی به شدت توسعه یافتند. این امر بحران تمرکز، تصدی‌گری و تصمیم‌گیری دولتی در ایران را تشدید کرد.
- موارد یاد شده در عمل ابعاد انفجارآمیز توزیعی، شهری، اداری و فرهنگی را تقویت کردند علاوه بر آن که بخش صنعت را نیز به شدت تحت تأثیر خود قرار دادند و موقعیت آن را در برابر سرمایه‌داری بازرگانی و خدماتی تضعیف کردند. تداوم این وضع در غیاب امکان مشارکت سیاسی و مدنی ائتلاف تحصیل‌کرده و ناراضی‌توده مردم زمینه‌های بروز بحران و وقوع انقلاب را فراهم ساخت.